

اندیشه سیاسی امام خامنه ایی

رضا جعفری

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج

چکیده

گسترده‌گی مسائل فلسفه سیاسی اسلام از دیدگاه مقام رهبری، هر نگارنده ای را با مشکل انتخاب مواجه می کند. آوردن همه مسائل در یک مقاله، غیر مقدور و نامناسب می نماید؛ گزینش هم نیازمند ملاکی برای ترجیح برخی بر برخی دیگر است. نگارنده در این مقاله کوشیده تا مسائل فلسفه سیاسی را بر سه محور اساسی متمرکز کند، با این تصور که بتواند مسائل اساسی و کلان را مطرح نماید. این مسائل عبارتند از: ۱. مسئله فرد و جامعه ۲. مسئله قدرت سیاسی ۳. مسئله حکومت اسلامی. اما با عنایت به ابهاماتی که در مفهوم (فلسفه سیاسی اسلام) ممکن است به ذهن خوانندگان محترم خطور کند، ترجیح داد که در آغاز نوشتار، چپستی فلسفه سیاسی اسلام از دیدگاه مقام معظم رهبری را به اختصار مورد توجه قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: امام خامنه ایی، سیاست، اندیشه سیاسی

مقدمه

در اینکه آیا دانش یا نگرش علمی مستقلی به نام فلسفه سیاسی اسلام وجود دارد و یا می‌تواند وجود داشته باشد بحث‌هایی مطرح است. برخی منکر وجود و امکان چنین دانشی هستند و برخی تنها وجود آن را منکر شده‌اند. برخی بین فلسفه سیاسی اسلام و فلسفه سیاسی اسلامی تمایز قائل شده‌اند، در حالی که به دومی اعتراف دارند، اولی را منکر شده‌اند. در مقابل، برخی هر دو مورد را امکان‌پذیر و بر وجود آن دو اصرار دارند. استدلال منکران آن است که فلسفه سیاسی، تاءملات عقلی بشری بوده و با تاءملات قطعی وحیانی مانند آموزه‌ها و معارف اسلامی متفاوت است. مرز فلسفه سیاسی در جایی است که پای وحی در میان نباشد. در فلسفه سیاسی، عقل به عنوان ابزاری قوی و انتزاعی از مقدمات بدیهی کار خود را آغاز می‌کند و ذهن انسان را به سمت هدف رهنمون می‌شود و همه پدیده‌های سیاسی با ترازوی خرد انسانی ارزیابی می‌شود (۱).

این نوشتار بر پیش‌فرض امکان و وجود فلسفه سیاسی در اسلام استوار شده است و بالطبع وظیفه خود می‌داند تا مسائل فلسفه سیاسی اسلام را که متأسفانه از اصل دانش یا نگرش و مترتب بر وجود آن است بررسی نماید. مقام معظم رهبری عقل و وحی را در مقام تفکر قابل جمع می‌دانند و می‌فرمایند: سیاست اسلامی بر مبنای فلسفه اسلامی استوار است؛ بریده از فلسفه الهام گرفته از قرآن نیست. به طور مجمل سیاست ما بر مبنای ایجاد یک روابط منطقی و معقول و دور از هرگونه ستیزه‌گری بیجا و همچنین دور از قبول هرگونه سلطه و تحمیل در رابطه با مردم جهان است.

و در جای دیگر در مورد نسبت فلسفه اسلامی و کلام می‌فرمایند:

حکمت و کلام هم لازم است. حکمت و کلام هم به مثابه تاءمین‌کننده شالوده اساسی نظام فکری و نظام عملی و امروز نظام سیاسی است. مبدا تصور بشود که ما یک مشت فقیه عالی مقام تربیت کنیم و حکمت و کلام را بیندازیم کنار! ابداً! این اشتباه بزرگی است! حالا مذاق‌های افراد در زمینه حکمت الهی، متفاوت است. بعضی معتقد به شیوه‌ی در کار فهم فلسفه اسلامی هستند. برخی معتقد به شیوه دیگری هستند. به هر حال فلسفه اسلامی و کلام اسلامی، که به گفته بعضی از صاحب‌نظران، کلام اسلامی هم در دوره‌های متوسط و اخیر، در حقیقت همان فلسفه است. که لباس کلام پوشیده است که حرف بیراهی هم نیست (۲).

فلسفه سیاسی (قید وصفی) یا فلسفه سیاست (قید اضافی) در تعریف پسینی به تعبیر برخی از فیلسوفان سیاسی عبارت از آن چیزی است که موضوع مشترک یک سلسله کتاب‌های مشهور مانند جمهور افلاطون، سیاست ارسطو، آراء اهل المدینه الفاضله فارابی است. در جهان اسلام این اصطلاح اولین بار توسط حکیم ابونصر فارابی در کتاب ((التنبیه علی سبیل السعادة)) به کار رفت. او مفهوم عام ((فلسفه مدنی)) را شامل دو نوع دانش می‌داند و در تعریف آن می‌گوید: ((فلسفه مدنی دو قسم است: قسم نخست به شناخت افعال خوب و اخلاق جمیله که از آن صادر می‌شود و توانایی بر اسباب آن‌ها و... می‌پردازد و صنایع خلقی نامیده می‌شود و قسم دوم عملی است شامل معرفت بر اموری که موجب تحصیل اشیاء جمیله برای اهالی شهرها و توانایی کسب و حفظ آن‌ها توسط آنان می‌شود و این علم را (فلسفه سیاسی) نامیده‌اند. (۳).

برخی از متفکران معاصر هم در تعریف خود به همان مضمون فارابی اشاره دارند و می‌نویسند: تمام اعمال سیاسی ذاتاً جهتی به سوی معرفت به ماهیت خیر دارند؛ یعنی به سوی معرفت به زندگی خوب یا جامعه خوب؛ زیرا جامعه خوب همان سعادت کامل سیاسی است. اگر این جهت‌گیری به سوی معرفت به خیر تصریح شود و اگر انسان‌ها هدف صریح خود را کسب معرفت نسبت به زندگی خوب و جامعه خوب قرار دهند، فلسفه سیاسی پدیدار می‌شود. در اصطلاح ((فلسفه سیاسی)) کلمه فلسفه بیانگر روش بحث از مقوله سیاسی است؛ روشی که هم فراگیر است و هم به ریشه مسأله توجه دارد. کلمه سیاسی هم بیانگر موضوع بحث است و هم کار ویژه این مشغله را نشان می‌دهد... فلسفه سیاسی شاخه‌ای از فلسفه است که با زندگی سیاسی، یعنی زندگی غیر فلسفی و زندگی بشری، بیشترین

نزدیکی را دارد. در حقیقت ((فلسفه باید ما را به معرفت کامل برساند. باید ببینیم در جامعه بشری در وادی معرفت چه کارهایی می‌شود. باید در حوزه های پی در پی، کارهای جدید، افکار جدید، روشها و متدهای جدید مطرح بشود. (۴). در عنوان (مسائل فلسفه سیاسی اسلام از منظر مقام معظم رهبری) لازم است مقصود از دو قید (مسائل) و ((اسلام)) نیز روشن شود. در بررسی یک دانش معمولاً به زوایای هشت گانه آن پرداخته می‌شود که مسائل هر دانشی بیشترین حجم مباحث را به خود اختصاص می‌دهد، اما در این مقاله که بنا بر اختصار است، به ناچار به کلیات مسائل و یا برخی از مسائل اساسی فلسفه سیاسی از منظر مقام معظم رهبری اشاره می‌شود. در مورد قید (اسلام) هم نگارنده از مجموع کاربردهای رایج برای این قید، پنج معنا را در نظر دارد که آن را در اندیشه سیاسی ایشان ردیابی می‌کند: (۵).

۱. فلسفه سیاسی اسلام به معنای فلسفه سیاسی مسلمانان است. و هر متفکری می‌تواند با توجه به درک و فهم خویش از اسلام یک فلسفه سیاسی داشته باشد همان طوری که فارابی، خواجه، ملاصدرا و امام خمینی فلسفه سیاسی اسلامی دارند. مقام معظم رهبری هم برای خویش فلسفه سیاسی اسلامی دارند.

۲. فلسفه سیاسی اسلام در معنای عام به کار رفته است و تسامحاً معادل اندیشه سیاسی اسلام استعمال شده است و بیانگر هر نوع تفکر و تأمل با هر نوع روشی در باب سیاست است. در این معنا رویکرد کلامی و فقهی سیاسی هم داخل در اطلاق فلسفه سیاسی شده است. (اسلام، حکومت را با تعبیر ولایت بیان می‌کند و شخصی را که در رأس حکومت قرار دارد، به عنوان والی، ولی، مولا - یعنی اشتقاق کلمه ولایت - معرفی می‌نماید. معنای آن چیست؟

معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، آن کسی که در رأس قدرت قرار دارد و آن کسانی که قدرت حکومت بر آنها در اختیار اوست، ارتباط و اتصال و پیوستگی جدایی ناپذیری از هم دارند. این معنای این قضیه است. این (فلسفه سیاسی اسلام) را در مسأله حکومت برای ما معنا می‌کند. هر حکومتی که این طور نباشد، این ولایت نیست؛ یعنی حاکمیتی که اسلام پیش بینی کرده است نیست. اگر فرض کنیم در رأس قدرت کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. (۶).

۳. مقصود از فلسفه سیاسی اسلام، مجموعه تأملات عقلانی در باب زندگی سیاسی است که در حوزه تمدن اسلامی جریان داشته؛ خواه منشاء بومی و اسلامی برای آن قائل باشیم و یا از یونان و... اقتباس شده باشد. به هر حال فیلسوفان مسلمان در آن تفکر کرده اند و بعضاً آن را در کنار سایر معارف اسلامی و یا در خدمت دین قرار داده اند.

۴. اضافه شدن قید اسلام به فلسفه سیاسی به دلیل ابتناء آن بر پیش فرض های اسلامی است. تفکر عقلی و فلسفی بر مبنای توحید و معتقدات اسلامی فلسفه سیاسی را متصف به قید اسلام می‌کند. همان طوری که مقام معظم رهبری می‌فرماید:

همچنین ((له الملک)) تغابن / ۱ مبنای فلسفه سیاسی و نظام سیاسی و اجتماعی اسلام هم هست. نظام سیاسی اسلام، نظام حکومت الهی است، حاکمیت الهی است. حاکمیت الهی به معنای همه جانبه کامل. حاکمیت الهی یعنی هم قانون از سوی خداست هم مجری قانون منصوب خداست. (۷).

۵. فلسفه سیاسی اسلام به آن بخش از آموزه های سیاسی عقلی اسلام به مثابه یک مکتب اشاره دارد که به زندگی سیاسی انسان ها توجه دارد.

این تفکر نوین اسلامی ناظر بر این است که اسلام را به صورت یک مکتبی مطرح کند که هم شامل یک نظام فکری است که گره های ذهنی مردم جهان را باز می‌کند به سؤالات پاسخ می‌دهد... و پاسخگوی نیاز فکری بشر متحول و مترقی این زمان است. و همچنین یک نظام اجتماعی را، یک نظام زندگی را ارائه می‌کند. و به اصطلاح رایج، اسلام به عنوان مکتب زندگی، فلسفه ای برای اداره زندگی انسان دارد. (۸).

۱. مسئله فرد و جامعه

از مسائل اساسی فلسفه سیاسی اسلام در اندیشه سیاسی مقام معظم رهبری مسئله فرد و جامعه است، تا آن جا که انسان سازی و جامعه سازی را یکی از بزرگ ترین هدفهای اسلام می دانند. ایشان براساس مبانی ارزشی خویش ابتدا جامعه را به دو بخش جامعه اسلامی (توحیدی، معنوی، آرمانی) و جامعه جاهلی تقسیم می کنند و معتقدند یکی از رسالت‌های عمومی انبیا توجه به سالم سازی جامعه بوده است: پیامبران آمده اند تا دنیا را به شکل نوینی بسازند تا نابسامانیها را ریشه کن کنند، تا رستاخیزی در محیط جاهلی زمان پدید آورند... جامعه ای بسازند براساس توحید و عدل اجتماعی و تکریم انسان و تأمین آزادی و برای حقوقی و قانونی میان همه گروه ها و افراد و نفی استثمار و استبداد و احتکار؛ یعنی تحمل و تحمیق؛ و میدان دادن به استعدادهای انسان و تشویق به اندیشمندی و دانش آموزی و خلاصه جامعه ای که مهد پرورش و تعالی انسان از همه سو و با همه ابعاد اصلی اش باشد و او را در مسیر تکامل تاریخ اش از نقطه تحول و نقطه عطفی بس مهم بگذارند. این است وظیفه ای که پیامبران خدا برای قیام به آن برانگیخته شده اند. (۹).

یکایک انسانها و افرادی که در جامعه و نظام توحیدی زندگی می کنند، روش تفکرشان، رفتارشان با برادرانشان، رفتارشان با همه انسانها، رفتارشان با زندگی شخصی خودشان وضعیتیت دارد جدا از وضعیت مردمی که در نظامهای مادی زندگی می کنند: با خدا زندگی می کنند، از خدا می خواهند، به خدا عشق می ورزند، از خدا می ترسند، به خدا پناه می برند، خود را بنده خدا می دانند، به بندگان خدا احساس مهر و عطوفت می کنند، به بندگان خدا ستم نمی کنند، به آنها حسد نمی ورزند، به آنها نمی خواهند حرص بورزند، و همه اخلاقیات فاضله ای که در کتب اخلاق ذکر شده است ناشی از ایمان به خدا است و پایه اخلاق اسلامی ایمان به خدا است. همان طوری که ملاحظه می کنید اعتقاد به خدا و به توحید مبنای ساخت اجتماعی جامعه اسلامی است و همه مسائل اجتماعی باید از این چاشنی اساسی بهره مند باشد. پیغمبران همه آمدند تا جامعه ای را به وجود بیاورند براساس ارزشهای الهی. یعنی در واقعیت زندگی مردم تأثیر بگذارند. بعضی توانستند، بعضی هم نتوانستند. بعضی مبارزاتشان به نتیجه رسید، بعضی هم نرسید؛ ولی این جنبه در زندگی پیغمبر یک جنبه اصلی است که مظهر قدرت خدا در زمین و در میان بشر و مظهر حاکمیت الهی و ولایت الهی در میان مردم هستند. (۱۰).

و در مورد حقیقت وجودی فرد انسانی می فرماید: انبیاء برای تفهیم این حقیقت مبعوث شده اند و به میان بشر قدم نهاده اند تا به بشر بفهمانند که این اختلافات ظاهری است، سطحی است. همه آنچه که در اختیار شماست، اراده شما، چشم شما، زبان شما، ثروت شما، قدرت شما، مقام شما، آگاهیهای سیاسی شما، آگاهیهای فنی شما، علم شما، صنعت شما، قدرت بازوی شما، همه و همه می تواند در خدمت هدف عالم وجود قرار بگیرد؛ مثل انسانی که در یک رودخانه ای در مسیر آب شنا می کند، نه برخلاف مسیر. زندگی راحت می شود، روح آسایش پیدا می کند. امنیت، بر تمام وجود انسان سایه می اندازد، از درگیریها، از حسدها، از بغضها، از کینه ها در درون انسان خبری باقی نمی ماند. این زندگی توصیه شده به وسیله پیامبران الهی است، عکس آنچه که در زندگی شیطانها و شیطان صفتهاست که همه درگیری است، همه تنازع است، همه شناکردن برخلاف جریان عالم وجود است، در جهت عکس هدف خلقت است. (۱۱).

پس جامعه سازی در فلسفه سیاسی اسلام بر پایه خمیر مایه دینی ابتدا توسط انبیا الهی شکل گرفته است؛ همان طوری که در قرآن تعابیر (قرینه)، (مدینه)، (مدین)، (مصر) هم زمان با پیامبران اولوالعزم استعمال شده است. تا قبل از حضرت نوح، زندگی کوچ نشینی و اقتصاد بر پایه دامداری است. اما با آمدن حضرت نوح با رواج کشاورزی زندگی یک جانشینی و اولین نطفه (جامعه) به وجود آمد: انبیا این را می خواهند به وجود بیاورند. جامعه‌ای الهی، جامعه ای با دل انسانی، جامعه‌ای با احساسات و عواطف صحیح و سالم، جامعه‌ای که در آن کسی به کسی و آن جامعه به جوامع دیگر ظلم نکند. جامعه ای که مردم آن جامعه دچار غفلت نباشند، غرق در مادیت نباشند، غرق در خودخواهی و خودپرستی نباشند. کار برای خدا، کار برای رسیدن به آستان لقاء ربوبیت. این انسان کامل است. این جامعه کامل است.

خوب، انبیا می آیند تا این جور جامعه ای را به وجود بیاورند، آن وقت اگر جامعه ای که انسانهایش و مردمش درست فکر می کنند، درست عمل می کنند، دارای رحم و مروتند، دارای احساس مسئولیت در پیش خدای بزرگند، دارای احساس معنویت اند، غرق در ماده نیستند، همه چیز را برای خود نمی خواهند. بنابراین در این فلسفه سیاسی (اعتقاد به خدا و به توحید مبنای ساخت اجتماعی جامعه اسلامی است و همه مسائل اجتماعی باید از این چاشنی اساسی بهره مند باشد) و جامعه بر اساس اسلام اداره شود. در این نوشتار ابتدا دیدگاه مقام معظم رهبری در مورد جامعه اسلامی و در پایان درباره جامعه جاهلی مطرح خواهد شد. ایشان در تعریف جامعه اسلامی می فرمایند: (۱۲).

جامعه اسلامی یعنی آن جامعه ای ... که در رأس آن جامعه خدا حکومت می کند، قوانین آن جامعه، قوانین خدایی است حدود الهی در آن جامعه جاری می شود، عزل و نصب را خدا می کند، در مخروط اجتماعی اگر جامعه را به شکل مخروط فرض و ترسیم کنیم، همچنان که معمول و مرسوم عده ای از جامعه شناسان است، در رأس مخروط خدا است و پایین تر از خدا همه انسانیت و همه انسانها هستند. تشکیلات را دین خدا به وجود می آورد، قانون صلح و جنگ را مقررات الهی ایجاد می کند، روابط اجتماعی را اقتصاد را، حکومت را، حقوق را همه و همه را دین خدا تعیین می کند و دین خدا اجرا می کند و دین خدا دنبال این قانون می ایستد و این جامعه اسلامی است.

و در جای دیگر آمده است:

جامعه اسلامی آن جامعه ای است که بر طبق تعالیم و توصیه های پیغمبران خدا مردم دارای اندیشه و فکر شده اند، قدرت تصمیم گیری پیدا کرده اند، خودشان انتخاب می کنند، خودشان دشمن را می شناسند، دشمن را دفع می کنند. جامعه اسلامی آن جامعه ای است که ... در آن از تبعیض و ظلم و نابرابری هیچ نشانه ای نباشد در آن از فقر از محرومیت خبری نباشد. (۱۳).

و در تعریف جامعه دینی هم می فرمایند:

جامعه، جامعه معنوی - یعنی متوجه به اصول و معارف دینی و متکی به اهداف الهی و هدف گیرنده آخرت از طریق دنیا (این خصوصیت دین و جامعه دینی، اینهاست)؛ غرق نشدن و محدود نشدن در چهارچوب ظواهر مادی.

و در تعریف جامعه توحیدی می فرمایند:

آن جامعه ای که نبی در آن ظهور می کند و می خواهد آن جامعه را آن نظم را دگرگون کند و عوض کند و یک نظم بهتری برقرار بکند و نظام بهتری مستقر کند. این نظم جاهلی به اصطلاح که به تعبیر متشرعه و به تعبیر اسلام، نظم قبل از نبی را نظم جاهلی می گوئیم، نظم نبی را نظم توحیدی می گوئیم. (۱۴).

جامعه آرمانی اسلامی

امام زمان (عج)، جامعه اش را بر این چند پایه بنا می کند: اولاً بر نابود کردن و قلع و قمع کردن ریشه های ظلم و طغیان . یعنی در جامعه ای که در زمان ولی عصر(عج) ساخته می شود باید ظلم و جور نباشد... نه ظلم اقتصادی و نه ظلم سیاسی و نه ظلم فرهنگی دوم : خصوصیت جامعه ایده آل ، بالا رفتن سطح اندیشه انسان است ؛ هم اندیشه عملی و هم اندیشه اسلامی انسان. یعنی در دوران ولی عصر، شما باید نشانی از جهل و بیسوادی و فقر فکری و فرهنگی در عالم پیدا نکنید. خصوصیت سومی که جامعه امام زمان (عج) جامعه مهدوی داراست این است که در آن روز همه نیروهای طبیعت و همه نیروهای انسانی استخراج می شود و چیزی در بطن زمین نمی ماند که بشر از آن استفاده نکند. خصوصیت دیگر این است که محور در زمان امام زمان، محور فضیلت و اخلاق است. هر کس که دارای فضیلت اخلاقی بیشتر است او مقدم تر و پیش تر است. (۱۵).

ویژگیهای جامعه اسلامی از منظر مقام معظم رهبری:

در جامعه اسلامی دائماً باید صبر و تحول وجود داشته باشد، تا در این تزییقات بیگانه یا رسوبات گذشته، افراد استحاله نشوند.

اسلام برای جامعه اسلامی قدرت، صلابت، تمکن مادی و معنوی، آزادی حقیقی از قید همه اسارت‌هایی که بشر را اسیر می‌کند و مبتلا می‌کند. یک چنین چیزی را برای جامعه اسلامی خواسته تا جامعه اسلامی بتواند دنیا را نجات بدهد. بنابراین جامعه ای می‌تواند هدف یک ملت زنده، بیدار، باهوش قرار بگیرد؛ یعنی آن تصویر آرمانی یک جامعه برای یک چنین ملتی، آن جامعه ای است که در او معنویت باشد، عدالت باشد، عزت و قدرت باشد، ثروت باشد، رفاه باشد. اگر بخواهیم این مجموعه با هم باشد، بدون معنویت ممکن نیست، بدون آرمان معنوی ممکن نیست، بدون اخلاق ممکن نیست، بدون در نظر گرفتن خدا ممکن نیست، بدون مجاهدت فی سبیل الله ممکن نیست. (۱۶).

- در جامعه اسلامی آزادی اندیشه وجود دارد.
- مبنای ساخت اجتماعی جامعه اسلامی، نگرش توحیدی است.
- جامعه اسلامی، جامعه امامت محور است.
- جامعه اسلامی جامعه ای هدایت محور است.
- جامعه اسلامی، جامعه ای عدالت محور است.
- جامعه دینی، یک جامعه فرهنگی است.
- معنویت بر جامعه اسلامی حاکم است.
- اخلاق، محور جامعه اسلامی است.
- جامعه اسلامی جایگاه بلندی دارد.
- در جامعه اسلامی نقش مردم، یک نقش اصلی است.
- احترام به انسانها در جامعه اسلامی کاملاً وجود دارد.
- تکامل گرایی در جامعه اسلامی به وضوح به چشم می‌خورد.
- ابزار بودن اقتصاد در جامعه اسلامی یک اصل است.
- تخصص گرایی در جامعه اسلامی مورد توجه است.
- قانون گرا بودن جامعه اسلامی یک اصل است.
- رفتار عالمانه در اداره جامعه اسلامی از شرایط سیاستمداران است.
- در جامعه اسلامی تناقض نیست. (۱۷).

جامعه جاهلی

مقام معظم رهبری در مقابل جامعه اسلامی و مطلوب خویش، جامعه نامطلوب و جاهلی را قرار می‌دهد و با معیارهای دینی در تعریف آن می‌فرماید: جامعه ای که بر مبنای شرک بنا شده باشد، طبقات انسان هم جدا و بیگانه از یکدیگر است. وقتی در یک جامعه شرک آلود، ربط انسانها به مبداء هستی و نیروی قاهر و مسلط عالم مطرح می‌شود، به طور طبیعی و قهری، در این جامعه انسانها از هم جدا می‌افتند؛ یکی به یک خدا، دیگری به خدایی دیگر و سومی هم به خدایی دیگر. جامعه ای که بر مبنای شرک باشد، میان آحاد و طوایف انسان، یک دیوار غیر قابل نفوذ و یک دره جدایی غیر قابل وصل وجود دارد.

ویژگیهای جامعه جاهلی

۱. در دست طاغوت بودن مناسبات اجتماعی.
۲. وجود خودفراموشی در جوامع جاهلی.
۳. دوری از انسانیت و معنویت و اخلاق و فضیلت.

۴. ضعف معرفتی انسان در جامعه جاهلی.

۵. طبقاتی شدن جامعه جاهلی (۱۸).

آسیب شناسی جامعه اسلامی

مقام معظم رهبری، ریشه های فساد، انحراف و زوال جامعه را علاوه بر گرایش به ویژگی های جامعه جاهلی در اموری می دانند که به مواردی از آن اشاره می شود:

۱. خروج جامعه از سنت های الهی

۲. مصرفی شدن جامعه

۳. پوچ گرایی اخلاقی

۴. ستمگری و ستم پذیری

۵. غرور و استبداد فردی جامعه

۶. ترویج فساد اخلاقی و بی بند و باری

۷. تبعیض و بی عدالتی

۸. بی تقوایی و غفلت و بی توجهی و غرق شدن در منجلاب شهوات

۹. خودفراموشی در جامعه

۱۰. دور شدن از معنویت و دین

۱۱. فسق و فساد عامل زوال جامعه (۱۹).

مسئله قدرت سیاسی

قدرت از مفاهیم اساسی، سیال و انتزاعی و از مسائل مهم فلسفه سیاسی است. از منظر مقام معظم رهبری، قدرت پدیده ای ذو ابعاد و همه جانبه و قابل انطباق بر مصادیق گوناگون است. در تعریف آن می فرمایند: قدرت عبارت است از آمادگیها و صلاحیتهای گوناگونی که وقتی در یک موجود، در یک ملت، در یک انسان، جمع شد، آن را به صورت یک موجود مقتدر درمی آورد. صلاحیت فرهنگی، صلاحیت فنی، صلاحیت اخلاقی، صلاحیت مالی، صلاحیت نظامی، این قابلیت ها وقتی در یک ملت جمع شد، این ملت می شود مقتدر

ایشان بین قدرت و اقتدار و ابهت و نفوذ تفاوت قائل می شوند. برخلاف سه مفهوم اخیر، قدرت را عبارت از پدیده ای می دانند، که به وسیله ابزار مادی منشاء ایجاد فعل می شود. انسان در عرصه سیاست یا در صحنه اجتماع به خاطر این که با ابزار مادی که در اختیار دارد قدرتمند می شود؛ توانایی اتکا به مادیات دارد. البته خدای متعال هم قدرت دارد اما این قدرت متکی به مادیات نیست.

بنابراین دنیای صنعتی امروز اگر قدرت اقتصادی نداشته باشد، قدرت سیاسی هم نخواهد داشت. دنیای صنعتی اگر پول نداشته باشد، اگر نفت نداشته باشد، اگر کارخانه نداشته باشد یک شیر بی یال و دم و اشکم خواهد بود. نفوذ و ابرقدرتی خود را از دست خواهد داد. در تعبیرات رایج در زبان عربی برای حاکم، از عباراتی چون سلطان، ملک، استفاده می شود. کلمه سلطان در بطن خود متضمن مفهوم سلطه در حاکم است یعنی آن کسی که حاکم هست از این بُعد سلطه گری او مورد توجه است. دیگران نمی توانند در شعور مردم و امور مردم دخالت کنند، اما او می تواند. ملک، ملوکیت، مالکیت، متضمن مفهوم تملک مردم یا سرنوشت مردم است (۲۰).

انواع قدرت

مقام معظم رهبری گونه های مختلفی از قدرت را نام می برند، از جمله قدرت معنوی، قدرت سیاسی، قدرت دیپلماسی قدرت اقتصادی، قدرت انسانی، قدرت ملی، قدرت نظامی، قدرت فرهنگی در مورد قدرت نظام جمهوری اسلامی می فرمایند: (ما امروز در منطقه یک قدرت عظیم هستیم، هم یک قدرت معنوی، هم یک قدرت انسانی، هم یک قدرت اقتصادی) و در تعریف قدرت ملی می فرمایند: (قدرت ملی چیست؟ قدرت ملی این است که انسانهایی در این کشور، در

میان این ملت باشند که اراده ایستادگی و حرکت به سمت هدفهای عالی را داشته باشند؛ از خطر نترسند). علاوه بر اصطلاح قدرت از مفاهیم همسوی آن مانند (اقتدار)، (نفوذ)، (ابهت)، در اندیشه مقام معظم رهبری استفاده شده است. بنابراین چون قدرت فی نفسه ارزش ذاتی ندارد، باید با نگاه ابزاری با آن برخورد کرد و ارزش گذاری آن وابسته به (غایت) آن است. (قدرت فی نفسه یک وسیله است؛ نه می شود گفت فی نفسه بد است، نه می شود گفت فی نفسه خوب است. بسته به آن است که در اختیار کی باشد؟ برای چه هدفی به کار برود؟

بعضی تصور می کنند قدرت یا ثروت ذاتا شر است، در حالی که این طور نیست؛ قدرت و ثروت مثل بقیه مواهب زندگی، زینت زندگی است (زینة الحیة الدنيا) ما از این قدرت چگونه استفاده می کنیم اگر استفاده خوب کردیم خیر است؛ اگر در خدمت مردم قرار دادیم، خیر است، اگر در خدمت ترویج اخلاق و معنویت و صلاح و رستگاری انسانها قرار دادیم، خیر است (۲۱).

اما اگر در خدمت مطامع شخصی و هواهای نفسانی قرار دادیم و مثل حیوانهای درنده، علیه این و آن به کار گرفتیم، می شود شر. هرچه بیشتر باشد، شرش هم بیشتر است، هرچه بالاتر باشد، شرش هم شدیدتر است. بنابراین ایشان معتقدند که (قدرت به خاطر قدرت نیست. طبق تفکر و فلسفه سیاسی اسلام، آن وقتی احکام اسلامی درست در میان مردم پیاده خواهد شد که حکومتی بر مبنای اسلام تشکیل بشود. اگر حکومتی بر مبنای اسلام نباشد. اگر قدرت دست اسلام نباشد، اسلام عمل نخواهد شد. چون اسلام می خواهد جامعه را، انسانها را سوق بدهد به طرف آن مقاصد شریفه ای که دارد به طرف تکامل، به طرف عدل، به طرف معرفت، به طرف قرب الی الله و لقاء الله. خوب، انسانها را چگونه می شود سوق داد؟ انسانها را با دانه دانه، تک تک نشستن و در گوش این در گوش آن خواندن که سوق نمی شود داد. صدها میلیون انسان و گاهی میلیاردها انسان را چگونه می شود سوق داد؟ در یک کشور، در یک جامعه میلیونها آدم را که نمی توانند معلمین اخلاق بیایند دانه دانه دم گوششان بگویند تازه دم گوششان هم گفتند خواستند عمل بکنند نظم اجتماعی چه می شود؟ نظام اجتماعی اگر براساس اسلام نباشد مانع از حرکت انسانها به سوی مقاصد اسلامی خواهد شد). (۲۲).

براساس این منطق ایشان برخلاف نظر کج اندیشان که مدعی اند اگر قدرت با دین همراه بشود، دین فاسد می شود. تصریح می کنند که ((تا این قدرت پشتوانه تفکرات الهی و اسلامی نباشد، نمی توان افکار الهی و احکام الهی و مفاهیم الهی را، آن چنان که شایسته آن است و برای آن نازل شده است، در زندگی مردم منتشر کرد و بسط داد؛ درست عکس نظر کج بینانه کسانی که مدعی اند اگر قدرت با دین همراه بشود، دین فاسد می شود. نه، عکس است قضیه. دین اگر با قدرت همراه بشود، خواهد توانست گسترش پیدا کند، بسط پیدا کند، اهداف و آرزوهای دینی را تحقق ببخشد. آرمانهایی که دین، شعار آنها را می داده است، آنها را در جامعه به وجود بیاورد. اینها بدون قدرت امکان ندارد، با قدرت ممکن است. درباره اقدام پیامبر اکرم (ص) در باب تشکیل حکومت اسلامی می فرمایند: پیغمبر مکرم اسلام (ص) اولی که وارد مدینه شد، حکومت اسلامی را برقرار کرد و خودش در رأس حکومت قرار گرفت اگر چنانچه اسلام، بدون قدرت اسلامی و بدون نظر به مسائل سیاسی کشور و جامعه می توانست گسترش پیدا کند، پیغمبر حکومت را می سپرد به همان کسانی که دنبالش بودند و خودش مشغول تبلیغ دین می شد.

بنابراین براساس منطق نبوی و علوی، قدرت سیاسی در نظام اسلامی با جهت گیری غایتمدارانه ضرورتی غیر قابل چشم پوشی است. (نظام جمهوری اسلامی برایش (انسان) اهمیت دارد نه تهران)؛ برایش (مسلمان) اهمیت دارد نه (مرکز). وظیفه مسئولان در نظام جمهوری اسلامی خدمت به مردم است. همچنانی که مولای ما، امیرمؤمنان به ابن عباس فرمود که این حکومت، این قدرت، این سلطه سیاسی که در اختیار من است، که آن روز در اختیار امیرالمؤمنین یک کشوری بود که اگر امروز بخواهید حساب کنید، چندین کشور بزرگ امروز است؛ از مصر و شمال آفریقا بگیرد تا اقصای

مشرق تا خراسان و تا نزدیک ماوراء النهر، این حکومت آن روز امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین آن روز به ابن عباس فرمود که (برای من این حکومت به قدر این کفش بی ارزش وصله خورده ارزش ندارد؛ مگر این که بتوانم حقی را احقاق کنم، حقی را به صاحب حق برسانم یا باطلی را بمیرانم!) این، منطق امیرالمؤمنین است. یعنی سلطنت و حکومت و قدرت و حکمرانی و این چیزها برای امیرالمؤمنین ارزشی ندارد، اینها دنیاست. آنچه برای او ارزش دارد خدمت به آحاد مردم است و در جای دیگر همین منطق را شرح می دهند: یعنی ارزش این ابزار حکومت و ابزار قدرت برای من، فقط خدمت به حقیقت، خدمت به راستی، مبارزه با باطل، خدمت به سرنوشت انسانها و خدمت به دین است، ارزشش فقط این است؛ از این روست؛ فی نفسه این قدرت ارزشی برای امیرالمؤمنین ندارد. این، ببینید چه منطق عجیبی است؟ تا این نظام نباشد، تا این قدرت پشتوانه تفکرات الهی و اسلامی نباشد، نمی توان افکار الهی و احکام الهی و مفاهیم الهی را، آن چنان که شایسته آن است و برای آن نازل شده است، در زندگی مردم منتشر کرد و بسط داد؛ دین اگر با قدرت همراه بشود، خواهد توانست گسترش پیدا کند، بسط پیدا کند، اهداف و آرزوهای دینی را تحقق ببخشد. آرمانهایی که دین، شعار آنها را می داده است، آنها را در جامعه به وجود بیاورد. اینها بدون قدرت امکان ندارد، با قدرت ممکن است. در واقع مسأله اساسی ارزیابی قدرت در جهت گیری های آن است. ایشان معتقدند که مهم ترین جهت گیری نجات انسان، صلاح و فلاح انسان؛ نجات انسان از مصائب مادی و معنوی، نجات انسان از بی عدالتی، نجات انسان از دشمنی های جاهلانه میان دلهای انسانها، نجات انسان از چنگال قدرت جمعی غافل کور مستی که جز منیت چیز دیگری نمی فهمند؛ گرفتاری بزرگ بشر همیشه این بوده است. (۲۳).

بشر در بیشتر دوران عمر خود، گرفتار قدرتهایی بوده است که اینها مست منیت و خودخواهی هستند. چیزی که برایشان اهمیت ندارد سرنوشت انسانهاست. قدرت معنوی مهم ترین کاری که دارد، نجات بشر از دست این منیت هاست؛ مهار زدن به این منیت ها و این غرورها و این قدرتهای افسار گسیخته است؛ این اساس است برای انسانها. نجات در زندگی مادیشان، نجات از لحاظ زندگی انسانی شان، نجات در زمینه های معنوی؛ این هدف قدرت معنوی است به فضل پروردگار نظام جمهوری اسلامی بر این پایه های قدرت بنا شد. متکی به قدرت معنوی است (۲۴).

مسئله حکومت اسلامی

سیطره مفهومی حکومت و تشکیلات اداره کننده در نظامهای سیاسی، به گونه ای است که در بین اندیشمندان سیاسی تعاریف متعددی بدان اختصاص یافته است و چالش های زیادی را نیز پدید آورده است. حکومت جزو مفاهیم سهل و ممتنعی است که به زعم اجماع نظر اندیشمندان بر ضرورت وجودی آن عده ای نیز فائده وجودی آن را مورد تردید قرار داده اند، و آن را منشاء شرور و مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی تلقی کرده اند و آرمان زیست بدون دولت و حکومت در ادبیات سیاسی معاصر وجود دارد. اما در ادبیات سیاسی اسلام حکومت از حقوق الهی دانسته شده است که ضرورت آن هم سنگ هدایت و سعادت بشر تلقی گردیده است. بدین جهت است که در اصل حکومت هیچ متفکر مسلمانی تردید نکرده است، زیرا حقوق الهی قابل اغماض و اسقاط نیست. بر همه مسلمین واجب است که شرایط تحقق این حکومت را به وجود بیاورند در اندیشه سیاسی مقام معظم رهبری (حق حکومت) از ناحیه خداوند هیچ گاه قابل تفویض نیست. حتی به پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) نیز واگذار نشده است؛ حقی است الهی که از مجاری خاصی با شرایط ویژه ای اعمال می شود و در همان حالی که انسانهایی متولی اداره و اجرای قدرت سیاسی هستند حکومت متعلق به خداوند است. در فقه سیاسی مشهور ما، واگذاری این حق با اصطلاح (السلطنة من قبل الله) پذیرفته شده است: (الاصل عدم ثبوت الولاية لاحد بشيء من الامور المذكورة) (التصرف في الاموال والانسفس) خرجنا عن هذا الاصل في خصوص النبي والائمة صلوات الله عليهم اجمعين ... ان للامام سلطنة مطلقة على الرعية من قبل الله، اصل اولی آن است که هیچ کس حق حکومت بر دیگران را ندارد. پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) از این اصل استثناء شده اند و امام از طرف خداوند دارای ولایت و سلطنت مطلق بر مردم است (۲۵).

مقام معظم رهبری می فرمایند: (سرپرستی جامعه متعلق به خدای متعال است ولایت یعنی حاکمیت و سرپرستی در جامعه اسلامی، طبیعتاً چیزی جدا از ولایت و سرپرستی و حکومت در جوامع دیگر است در اسلام سرپرستی جامعه متعلق به خدای متعال است هیچ انسانی این حق را ندارد که اداره امور انسانهای دیگر را برعهده بگیرد این حق مخصوص خدای متعال است که خالق و منشی و عالم به مصالح و مالک امور انسانها، بلکه مالک امور همه ذرات عالم وجود است. خود این احساس در جامعه اسلامی چیز کم نظیری است. هیچ قدرتی، هیچ شمشیر برایی، هیچ ثروتی، حتی هیچ علم و تدبیری به کسی این حق را نمی‌دهد که مالک و تصمیم گیرنده درباره سرنوشت انسانهای دیگر باشد اینها ارزش هستند. حق تولیت امور و زمامداری مردم را به کسی اعطاء نمی‌کند این حق متعلق به خداست. خدای متعال این ولایت و حاکمیت را از مجاری خاصی اعمال می‌کند یعنی آن وقتی هم که حاکم اسلامی و ولی امور مسلمین چه براساس تعیین شخص آن چنان که طبق عقیده ما در مورد امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام تحقق پیدا کرد و چه براساس معیارها و ضوابط انتخاب شد، وقتی این اختیار به او داده می‌شود که امور مردم را اداره بکند باز این ولایت، ولایت خداست. این حق، حق خداست و این قدرت و سلطان الهی است که بر مردم اعمال می‌شود. همان طور که از عبارت فوق پیداست، تحقق حکومت اسلامی مشروع تنها از طریق انتصاب الهی امکان پذیر است که مقام معظم رهبری در همه سطوح حکومت از عنوان (ولایت) استفاده کرده اند و معتقدند که ایشان با اشاره به تعابیر مختلفی که در مورد حکومت وجود دارد، به دلایل گزینش عنوان (ولایت) اشاره می‌کند. پیامبر اکرم (ص) در این ماجرای تاریخی غدیر و در این نصب بزرگ، حکومت را با تعبیر (ولایت) بیان کرد. در زبان عربی و زبان های دیگر، برای این پدیده ای که اسمش حکومت و زمامداری و حکمرانی است، یعنی کسی یا جماعتی که بر یک جامعه حکومت می‌کند و فرمان می‌راند، تعبییرات گوناگونی آورده شده است که هر یک از این تعبییرات، اشاره به جهت خاصی است؛ مثلاً تعبیر حکومت، اشاره به این دارد که آن کسی که در رأس قدرت است، یا آن جماعتی که در رأس قدرزند، حکم می‌کنند و جامعه و افراد مردم، حکم و فرمان آنها را اطاعت می‌کنند. یک تعبیر دیگر تعبیر سلطنت است که به معنای مسلط بودن و مقتدر بودن و امور را در سلطه خود در آوردن است. در فارسی هم همین تعابیر وجود دارد مثلاً زمامداری، اشاره به یک جنبه از حکومت است. یا مثلاً حکمرانی و فرماندهی، هر کدام به یک جنبه اشاره دارد. در اسلام بیشتر از همه بر روی کلمه (ولایت) تکیه شده است.

ولایت، مدل آرمانی حکومت اسلامی

بنابراین ایشان با اشاره به مدل مطلوب حکومت اسلامی در قالب (ولایت) معتقدند: (مساءله ولایت و حکومت در اسلام مساءله اساسی و مهمی است). و در کالبد شکافی معنای ولایت برای آن دو مفهوم ذکر می‌کنند: یکی مفهوم عام که به معنای پیوستگی، به هم جوشیدگی، ارتباط وثیق دو چیز یا دو کس است. وقتی دو چیز چنان به هم پیچیده شده باشند که نتوانیم از هم جدایشان بکنیم، می‌گوییم این دو ولایت دارند. من و شما ولایت داریم، یعنی به همدیگر پیوسته ایم. اما معنای خاص ولایت عبارت است از پیوستگی مردم یک جامعه با رهبر و امام خود و این پیوستگی بیشتر در زمینه های اجرایی است.

ایشان با عنایت به مفهوم خاص ولایت، جامعه ولایی را دارای ارگانسیمی منسجم و در هم تنیده معرفی می‌کند که بر اساس مبانی اعتقاد توحیدی با جاذبه های درونی قوام یافته است و شرک گریزی و کفر ستیزی از ویژگیهای بارز آن است: ولایت یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیر قابل انفصال و انفکاک جامعه اسلامی که دارای ولایت است، یعنی همه اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه یعنی (ولی) متصل است. لازمه همین ارتباط و اتصال است که جامعه اسلامی را در درون خود یکی است و متحد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعد با خود را جذب می‌کند و اجزایی را که با آن دشمن باشند به شدت دفع می‌کند و با آن معارضه می‌نمایند یعنی (اشدأء علی الکفار رحماء بینهم) لازمه ولایت و توحید جامعه اسلامی است. این مبنا توحید

و اعتقاد به وحدانیت حضرت حق (جل و اعلاء) در تمام شؤون فردی و اجتماعی جامعه اسلامی تاءثیر می‌گذارد و جامعه را به صورت یک جامعه هماهنگ و مرتبط به یکدیگر و متصل و برخوردار از وحدت می‌سازد. در حکومت ولایی، حاکم اسلامی با مردم ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت آمیز دارد و مردم به او علاقه مندند در بعضی از سخنرانی‌های مقام معظم رهبری نوع رابطه مردم و ولی امر مسلمین به ریسمان محکم و به هم تابیده شده تشبیه شده است که جدا کردن آن به آسانی امکان پذیر نیست (۲۶).

ایشان ویژگی‌هایی که برای (ولایت) ذکر می‌کنند، اصلاتی را بدان می‌بخشند که ویژه خداوند است. (اساسی‌ترین مسأله دین مسئله ولایت است چون ولایت نشانه و سایه توحید است. ولایت یعنی حکومت چیزی که در جامعه اسلامی متعلق به خداست).

بنابراین وقتی در نظامی، ولی الله، کسی مثل پیغمبر اکرم (ص) یا امیرالمؤمنین (ع) در رأس نظام قرار دارد آن جامعه، جامعه ولایی است. نظام، نظام ولایت است. ولایت هم صفتی برای منصبی است که نبی اکرم (ص) و جانشینان او از سوی پروردگار حایز آن بوده‌اند و هم خصوصیتی است برای آن جامعه اسلامی که در سایه آن حکومت زندگی می‌کند و از پرتو آن بهره می‌گیرد.

مقام معظم رهبری تاءکید می‌کنند که (آن کسی که این ولایت را از طرف خداوند عهده دار می‌شود باید نمونه ضعیف و پرتو و سایه‌ای از آن ولایت الهی را تحقق بخشد و نشان بدهد خصوصیات ولایت الهی را داراست). ایشان برای حاکم و ولایت چهار ویژگی اساسی ذکر می‌کنند:

۱. قدرت ۲. عدالت ۳. حکمت ۴. رحمت.
- آن شخصی یا آن دستگاهی که اداره امور مردم را به عهده می‌گیرد، باید مظهر قدرت و حکمت و عدالت و رحمت باشد. در (حدیث ولایت) با ذکر برخی ویژگیها و شرایط ایجابی ولایت می‌فرماید:
۱. ولایت در اسلام ناشی از ارزشهاست. ارزش‌هایی که وجود آنها هم آن سمت و هم مردم را مصونیت می‌بخشد؛ مثلاً عدالت ... از جمله شرایط ولایت است اگر این شرط تاءمین شد ولایت یک چیز آسیب ناپذیر است.
۲. ولایت یک مفهوم مردمی است و متوجه به جهت حقوق مردم است و رعایت آنها و حفظ جانب انسانهاست و بلکه مردمی‌ترین نوع حکومت است.
۳. در حکومت ولایی حاکم باید از متن مردم باشد، همان طوری که در مورد خود پیامبر(ص) وجود دارد (بُعْثَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) یا (بعث منهنم). (۲۷).

۴. ضمانت اجرایی این حکومت درونی است.
۵. حاکم و والی از نظر قانون با دیگران مساوی است.
۶. ولایت یعنی حاکمیت انسانهای پارسا، انسانهای مخالف با شهوات نفس خودشان و انسانهای عامل به صالحات.
۷. خیر انسانیت و مصلحت جامعه اسلامی در آن است.

مفاهیم و شرایط سلبی ولایت

در کنار شرایط ایجابی ولایت، در اندیشه سیاسی مقام معظم رهبری شرایط سلبی نیز وارد شده که بخشی از آن به شرح ذیل است:

۱. ولایت به هیچ وجه سلطنت نیست و والی نیز سلطان نیست.
۲. هر حکومتی که ارتباط تنگاتنگ و محبت آمیز با مردم نداشته باشد ولایت نیست.
۳. اگر رابطه حاکمان و مردم بر اساس ترس و رعب و خوف باشد ولایت صادق نیست.
۴. اگر منشاء قدرت کودتا باشد. (ولایت صادق نیست).

۵. اگر خاستگاه قدرت وراثت و جانشینی نسبی باشد (ولایت صادق نیست).
۶. اگر کسی ارتباط با مردم را بدون داشتن آن معیارهای واقعی احراز نکند، باز هم ولایت صادق نیست.
۷. در مفهوم ولایت هیچ گونه امر زشتی وجود ندارد.
۸. ولایت برای والی و تشکیلات حکومتی طعمه نیست، ابزار است.
۹. در عین وجود اقتدار و عزت و جزم و عزم و قاطعیت، هیچ نشانه‌ای از استبداد و خودخواهی و خودرایی و زیاده‌طلبی نیست. (۲۸).

۱۰. معنای ولایت محجوریت مردم و قیومیت بر آنها نیست.

مقام معظم رهبری با تءکید بر اهمیت مفهوم ولایت می‌فرماید: مفهومی که در ولایت هست بسیار حایز اهمیت است. یعنی اسلام منهای همین مفهوم ولایت که یک مفهوم مردمی و متوجه به جهت حقوق مردم و رعایت آنها و حفظ جان انسانهاست، هیچ حاکمیتی را بر مردم نمی‌پذیرد و هیچ عنوان دیگری را در باب حکومت قائل نیست. چنین رویکردی به ولایت، بدان مفهومی عام می‌بخشد که تاب تحمل معانی و برداشت‌های مختلف از حکومت را دارد، اما در اندیشه رهبری تلاش بر آن است که قلمرو مفهومی و مرزهای اعتقادی ولایت مشخص شود و آن را در حکومت اسلامی مطلوب که شامل سه سطح حکومت نبوی حکومت امامت و حکومت و ولایت فقیه است منحصر نماید و تمایز آن را با حکومت‌های سلطنتی، موروثی، استبدادی و حکومت‌های کودتایی و غیره بیان نماید که ذیلاً به سطوح سه‌گانه ولایت اشاره می‌شود (۲۹).

الف . ولایت نبوی

در میان متفکران مسلمان، اتفاق نظر وجود دارد که خداوند حق اعمال حکومت را به پیامبر (ص) داده است و واقعیت تاریخی نیز مؤید آن است. مقام معظم رهبری با اطلاق ولایت بر این مهم اشاره می‌کنند: اساسی‌ترین مسأله دین مسأله ولایت است. چون ولایت نشانه و سایه توحید است. ولایت یعنی حکومت؛ چیزی است که در جامعه اسلامی متعلق به خداست و از خدای متعال به پیامبر و از او به ولی مؤمنین می‌رسد. به نظر می‌رسد در خصوص ولایت نبوی نیاز به مباحث نظری نیست، زیرا همه فرق اسلامی مدل مطلوب و آرمانی حکومت صدر اسلام را پذیرفته‌اند. آنچه اشاره می‌شود مربوط به تلاش‌های پیامبر اسلام (ص) در دوران مکه و مدینه برای تشکیل حکومت است. در خصوص دوران مکه، اکثر متفکران مسلمان بر آنند که گویا این دوران برای اسلام و مسلمین دوران دین فردی و اعتقادی و عبادی مطرح است و اسلام سیاسی در قالب حکومت در دستور کار نبوده است. (۳۰).

در مقابل، برخی از متفکران معتقدند بلافاصله بعد از بعثت، نهضت انقلابی برای تشکیل نظام سیاسی و دولت اسلامی شکل گرفت، ولی حاکمیت سران قریش و نداشتن قلمرو حکومت در مکه سبب شد که این آرمان در آنجا محقق نشود ولی با هجرت به مدینه و با به وجود آمدن این عنصر اساسی، بلافاصله اعلام حکومت شد.

مقام معظم رهبری با این اعتقاد می‌فرمایند: (در دوران مکه سیزده سال پیغمبر اسلام مبارزه کرد اما مهم آن است که بدانیم این مبارزه برای این بود که یک جامعه اسلامی به وجود بیاید، پیغمبر اسلام دنبال یک مدینه می‌گشت. آن طوری که از ظواهر حرکات پیغمبر اکرم در طول دوران مکه مخصوصاً سال‌های آخر این دوران بر می‌آید، پیغمبر اکرم (ص) دائماً در صدد آن بود که بتواند یک گوشه‌ای از این دنیای بزرگ را پیدا کند و در آن، اندیشه و فکر خود را به مرحله عمل در بیاورد. اسلام را و توحید را در جامعه پیاده کند. اگر سراغ قبائل اطراف مکه می‌رفت و اگر به شهر طائف می‌رفت و اگر یاران خود را به حبشه می‌فرستاد و اگر خود او با اوس و خزرج در نزدیکی مکه به گفتگو و مذاکره می‌نشست، همه برای این بود که بتواند زمینه یک جامعه توحیدی را فراهم کند).

مواجهه پیامبر (ص) با حاکمیت شرک آلوده مکه، بر مبنای آموزه‌های قرآنی عرصه نهضت و حرکت انقلابی را بر حضرت و یارانش تنگ نمود. فشار سران قریش طاقت فرسا بود. در این میان ارائه تجربه سیاسی پیامبران گذشته نظیر تجربه حضرت

موسی (ع) و تشکیل حکومت موسوی شد، تجربه مقاومت ابراهیم خلیل و عیسی بن مریم و سایر انبیاء الگوی مقاومت و مبارزه برای رسیدن به اهداف متعالی است. سیدنا القائد علاوه بر درک هوشمندانه فوق از دوران مبارزات مکه بر اساس واقعیت های تاریخی معتقدند تفکر سیاسی اسلام دو دوره معطوف به هم داشته است در دوره اول در قالب یک نهضت و حرکت و مبارزه انقلابی است. پیامبر در سال های آخر دوران مکه با نیرو گرفتن از عناصر مؤمن، این نهضت را سازمان دهی کرد و یک مبارزه بسیار هوشمندانه و قوی و پیشرو را در مکه به وجود آورد. این نهضت و مبارزه سیزده سال به طول کشید بعد از آن در دوره دوم با تعلیمات پیامبر با شعارهایی که داد با سازمان دهی ای که کرد با فداکاری ای که شد با مجموع عواملی که وجود داشت این تفکر، یک حکومت و یک نظام شد و اسلام از شکل یک نهضت به شکل یک حکومت تبدیل شد (۳۱).

ب. ولایت سیاسی ائمه علیهم السلام

دومین سطح نظام مطلوب ولایی در اندیشه مقام معظم رهبری، ولایت امامان معصوم علیهم السلام است که در جامعه اسلامی بعد از رحلت رسول اکرم (ص) تا آغاز غیبت کبری حدود ۳۰۰ سال، چالش اساسی در مسئله خلافت رهبری بوده است.

ایشان در (قبسات النور) تصریح دارند خط جهاد و مبارزه ۲۵۰ ساله ائمه در شکل های گوناگون استمرار داشته و هدف از آن اولا تبیین اسلام ناب و تفسیر صحیح قرآن و ارائه تصویری روشن از معرفت اسلامی است و ثانيا تبیین مسأله امامت و حاکمیت سیاسی در جامعه اسلامی است و ثالثا کوشش برای تشکیل آن جامعه و تحقق بخشیدن به هدف پیامبر معظم اسلام (ص) و همه پیامبران، یعنی اقامه قسط و عدل و زدودن اندادالله از صحنه حکومت و سپردن زمام اداره زندگی به خلفاء الله و بنندگان صالح خداوند.

امام از نظر مذهب تشیع و در فرهنگ تشیع ادامه دهنده راه پیغمبر است امامت در فرهنگ اسلام و در فرهنگ تشیع تداوم نبوت است و مسئله امامت در زبان ائمه (ع) یعنی مسئله حکومت یعنی پیشوایی جامعه و رهبری است. اما این حکومت امر قرار دادی محض نیست که انتخاب آن در دست مردم باشد، بلکه همان طوری که گذشت، امامت از مجاری اختصاصی اعمال حق الهی حکومت است که در اصطلاح قرآنی بدان (اولوالامر) اطلاق شده است و مصادیق آن انسانهای فاضل پاک و معصومی هستند که منشور و فرمان خداوند به نام آنها صادر نشده است.

اما واقعیت تاریخی حکایت از آن دارد که این حق الهی در مجرای خود قرار نگرفت و جز در برهه خاصی در این دوران طولانی جامعه اسلامی از وجود ولایت اسلامی بی بهره بود و بزرگترین شخصیت مورد اتفاق همه فرق اسلامی که به اعتقاد شیعه ولایت او منصوص از ناحیه خداوند و منصوب از طرف رسول اکرم (ص) بود از صحنه حکومت و رهبری جامعه برکنار ماند. شما می بینید که امیرالمؤمنین علیه السلام که مظهر ولایت اسلام و مصداق کامل ولی ای است که برای مردم مشخص شده است. ولایت سیاسی که حق او بود از او گرفتند (۳۲).

البته ولایت معنوی آن چیز که در امامت تشیع فرض شده است و وجود دارد و در هر حال هست و بسته به ولایت ظاهری نیست جدا است. مقام معظم رهبری با تبیین کار ویژه های امامت معتقدند که امام دارای دو مسئولیت اساسی است؛ یکی این که مسئولیت تشریح و تبیین مکتب و اصول و احکام اسلام را بر عهده دارد و دیگر وظیفه خطیر زمامداری و رهبری جامعه اسلامی است. و به رغم فشارهای همه جانبه در این دوران، ائمه علیهم السلام هیچ گاه وظیفه نخست را ترک نکرده اند در مسئولیت سیاسی نیز آنها هیچ گاه نه از حق ولایت خویش صرف نظر کرده اند و نه حکومت های موجود را به رسمیت شناخته اند. به همین جهت به جز امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که با معجزه الهی زنده و در پشت پرده غیبت هستند، بقیه امامان شیعه هیچ کدام با مرگ طبیعی از دنیا نرفته اند. ائمه اهل بیت علیهم السلام مبارزه سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تاسیس حکومتی بر پایه امامت بود. بنابراین آنها به دنبال این خط و هدف بودند و همواره برای تشکیل حکومت

اسلامی تلاش می کردند. اگر چه این ولایت تحقق نیافت، اما به اعتقاد ما، ولی عصر صلوات الله علیه میراث بر همه پیامبران الهی است که می آید و گام آخر را در ایجاد آن جامعه الهی بر می دارد. در دوران ولی عصر (عج) حکومت، حکومت صالحان است به تمام معنای کلمه، حکومت قرآن، حکومت امام جامعه مهدوی یعنی آن دنیایی که امام زمان علیه السلام می آید تا آن دنیا را بسازد همان جامعه است که همه پیامبران برای تاءمین آن در عالم ظهور کردند، یعنی همه پیغمبران مقدمه بودند، تا آن جامعه ایده آل انسانی که بالاخره بوسیله ولی عصر و مهدی موعود در این عالم پدید خواهد آمد و پایه گذاری خواهد شد به وجود بیاید. (۳۳).

ج. ولایت فقیه

اگر چه اصل حکومت و ولایت از اصول ضروری دین و جامعه اسلامی است، اما مدل و نوع سطوح حکومت اسلامی در اعتقاد شیعی در فرآیند تاریخ تعیین می شود؛ به این معنا که هر سطحی در یک مرحله تاریخی است و با وجود آن، سطح متاخر قابل تحقق نیست. با وجود حکومت پیامبر (ص) امکان تشکیل حکومت توسط امام (ع) وجود ندارد، چون امام جانشین پیامبر است و با وجود حکومت معصوم حکومت و ولایت فقیه تشکیل نمی شود اما مفهوم ولایت که در اندیشه مقام معظم رهبری ویژگی های خاصی دارد وجه مشترک همه سطوح می باشد.

همان طوری که اصطلاح (امام) را ایشان برای همه سطوح استعمال کرده اند با این تفاوت که (امامت) در سطوح ولایت فقیه با تعبیر (امامت عامه) یاد می شود. مسئله امامت یعنی پیشوایی جامعه و رهبری امت با معنای عام کلمه در همه زمان ها اگر جامعه اسلامی بخواهد متحول باشد، بخواهد پویا باشد، بخواهد مبارزه کند، بخواهد اسلامی بشود و اگر اسلامی هست اسلامی بماند، احتیاج به امامت دارد البته امامت که می گویم منهای معصومیت. عصمت مخصوص ائمه (ع) دوازده گانه است. در تعریف ولایت فقیه مقام معظم رهبری آن را در ادامه ولایت ائمه مطرح می کنند و اصل ولایت را به معنای حکومت الهی می دانند حکومتی که در آن اثری از خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه در آن وجود ندارد:

ولایت فقیه متشکل از دو کلمه است ولایت به مفهوم سرپرستی و اداره و فقیه به مفهوم (دین شناس). پس ولایت فقیه یعنی اداره کردن و سرپرستی دین شناسان در جامعه است. ایشان با تاءکید بر این که ولایت فقیه نوع خاصی از حکومت است که متمایز از همه حکومت های موجود در دنیاست و داوری در مورد آن صرفا با معیارها موجود غیر ممکن است، با توجه به تلقی خاصی که از مفهوم ولایت دارند معتقدند اصل ولایت فقیه یعنی ایجاد میلیونها رابطه دینی میان دل های مردم با محور و مرکز نظام. بحث شخص در میان نیست بحث هویت و معنا و شخصیت در میان است همه راههای اصلی نظام به مرکز ولایت نقطه درخشان نظام اسلامی ختم می شود. از جمله موضوعاتی که در مورد ولایت فقیه مطرح است، دلایل وجودی و ضرورت و جایگاه آن است که از نظر مقام معظم رهبری ولایت فقیه جزو فروع دین است، زیرا ولایت به معنای نظام است و نظام خصوصیات آن جزء فروع دین است نه اصول دین که به حوزه اعتقادات مربوط می شود. البته التزام عملی بدان لازم است و اگر کسی منکر آن باشد منکر ضروری دین شده است. (۳۴).

ایشان در جواب سؤال در رساله علمیه خویش می فرمایند: و لا نری الالتزام بولایة الفقیه قابلا للفصل عن الالتزام بالاسلام و بولایة الائمة المعصومین علیهم السلام؛ ما تفاوتی بین التزام به ولایت فقیه و التزام به اسلام و ولایت امامان معصوم (ع) نمی بینیم. بنابراین ایشان اصل ولایت فقیه را (حکم شرعی) می دانند که عقل نیز آن را تاءیید می کند مشروعیت آن دینی و به واسطه امضای شرع است.

اما در انتخاب مصداق آن معتقد به طریق عقلایی هستند و به شیوه انتخابی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است استناد می کنند. مقام معظم رهبری در یکی از خطبه های نماز جمعه در سال ۱۳۶۲ می فرمایند: (برای این که ولایت فقیه را یعنی حکومت فقیه در جامعه اسلامی را ثابت بکنیم، احتیاج به دلیل نقلی نداریم اگر چه ادله نقلیه یعنی

قرآن و حدیث هم بر حکومت فقها و علماء الهی صادق و شاهد و دلیل است، اما اگر هیچ دلیل نقلی هم ما برای حکومت دین شناسان در جامعه اسلامی نداشتیم عقل و اعتبار عقلی دلالت می کند و کفایت می کند بر این که ما بدانیم برای اجرای احکام الهی در جامعه، کسانی می توانند که کفایت و لیاقت لازم را داشته باشند. (۳۵).

نتیجه گیری

مراعات تناسب بین عنوان نوشتار با گستره موضوع، نگارنده را بر آن برداشت تا مشکل عدم امکان پردازش به همه مسائل را در قالب سه محور اساسی فلسفه سیاسی مقام معظم رهبری مورد توجه قرار دهد و بر این باوریم که توجه به (انسان) به مثابه سوژه اساسی فلسفه سیاسی در (جامعه) که مهم ترین ظرف همه پدیده های سیاسی است، از مسائل کلان فلسفه سیاسی است. همچنین، مفهوم سیال و انتزاعی (قدرت سیاسی) در طول تاریخ مورد توجه فیلسوفان سیاسی قرار داشته است. و در پایان تمرکز نوشتار بر مسئله محوری حوزه فلسفه سیاسی یعنی بحث (نظام سیاسی)، (حکومت اسلامی) و (مردم سالاری دینی) از منظر مقام معظم رهبری قرار گرفت.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران: انتشارات مروارید، چ ۲۱، ۱۳۹۱.
۴. بشیری، حسین، آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی، تهران: نشر نگاه معاصر، چ ۹، ۱۳۸۷.
۵. جعفری، محمدتقی، فلسفه دین، تدوین دکتر عبدالله نصری، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۲، پاییز ۱۳۷۸.
۶. جهانیان، ناصر، «معیارهای دخالت دولت اسلامی در اقتصاد»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال پانزدهم، ش ۴، ۱۳۸۹.
۷. جهانیان، ناصر، «نقش دولت در توسعه از دیدگاه امام خمینی» فصلنامه اقتصاد اسلامی، ش ۳، ۱۳۸۰.
۸. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت، ۱۳۸۴/۶/۸.
۹. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار دانشجویان کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۴.
۱۰. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۷۸/۱/۱۶.
۱۱. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار اعضای مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه علمیه قم، ۱۳۹۴/۱۲/۲۵.
۱۲. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در اولین کنگره بین‌المللی نهج البلاغه، ۱۳۶۰/۲/۲۹.
۱۳. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۳/۱۲/۲۱.
۱۴. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار رؤسای سه قوه و مسؤولان نظام، ۱۳۸۷/۶/۱۹.
۱۵. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی، ۱۳۸۹/۹/۱۰.
۱۶. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ۱۳۷۹/۱۲/۲۲.
۱۷. خامنه‌ای، سیدعلی، مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما پس از شرکت در انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری، ۱۳۸۰/۳/۱۸.
۱۸. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار با وزیر و مسؤولان وزارت کشور و استانداران، ۱۳۷۰/۹/۲۷.
۱۹. خامنه‌ای، سیدعلی، پیام به مناسبت آغاز به کار نهمین دوره مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱/۳/۷.
۲۰. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار مسؤولان دستگاه قضایی، ۱۳۸۱/۴/۵.
۲۱. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار جوانان و فرهنگیان در مصلاهی رشت، ۱۳۸۰/۲/۱۲.
۲۲. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار روحانیون دفتر نمایندگی ولی فقیه در امور اهل سنت، ۱۳۷۰/۸/۲۷.
۲۳. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار مردم قم، ۱۳۷۰/۱۰/۱۹.
۲۴. خامنه‌ای، سیدعلی، خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۶/۱۰/۱۱.
۲۵. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار جمعی از کارگران و معلمان، ۱۳۸۱/۲/۱۱.

۲۶. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار با کارگران و فعالان بخش تولید کشور، ۱۳۹۲/۲/۷.
۲۷. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری، ۱۳۸۰/۵/۱۱.
۲۸. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت، ۱۳۸۸/۶/۱۶.
۲۹. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار با جوانان استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۱/۱۲/۶.
۳۰. خامنه‌ای، سیدعلی، خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۵/۹/۱۴.
۳۱. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در مراسم گشایش کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین، ۱۳۸۰/۲/۴.
۳۲. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در دیدار با فرماندهان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، ۱۳۹۴/۲/۶.
۳۳. عظیمی شوشتری، عباسعلی، «اهداف و وظایف کلی در اسلام»، معرفت شناسی، سال اول، ش ۱، ۱۳۸۸.
۳۴. فروم، اریک، گریز از آزادی، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۵۶.
۳۵. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.